

امکان رویکردی تلفیقی در معناشناسی اوصاف الهی

قدرت الله قربانی^۱

چکیده

رویکردهای مختلفی در باب معناشناسی اوصاف الهی وجود دارند که تلاش دارند به شیوه معناداری درباره خدا و اوصاف او سخن گویند. از جمله این رویکردها می‌توان به تشبیه‌انگاری، تنزیه‌انگاری، زبان‌نمادین، حمل‌تمثیلی، زبان‌کارکردی و حمل‌تشکیکی اشاره کرد. از میان آنها، رویکرد حمل‌تشکیکی قابلیت‌های بیشتری دارد. هر یک از این رویکردها به سهم خود در شناخت اوصاف الهی کاربردهایی دارند، اما هیچ یک قادر نیست شناخت نسبتاً کاملی از صفات پیچیده و متکثر الهی به ما ارائه دهند. رویکرد تلفیقی با استفاده از مزیت‌های رویکردهای مذکور و اجتناب از معایب آنها، تلاش دارد تا با ترکیب و تلفیق محاسن رویکردهای مذکور فهم نسبتاً قابل قبولی از صفات الهی به دست دهد که امکان ارتباط و گفتگو با خدا نیز به طرز معناداری فراهم گردد. در واقع این رویکرد، تلاش می‌کند با نظر به تقسیم اوصاف الهی به مابعدالطبیعی و غیرمابعدالطبیعی (یعنی اوصاف مشترک با انسان)، و تقسیم نوع دوم به صفات اخلاقی و غیراخلاقی (مانند علم و قدرت) و همچنین با نظر به تقسیم صفات الهی به صفات ذاتی و فعلی و ثبوتی و سلبی، متناسب با هر یک از این تقسیمات و مطابق میزان سطح دانایی انسان‌ها و کارکردهای مختلف زبانی، درباره اوصاف الهی سخن گوید. چراکه فهم عوام، محققان و خواص مردم از خدا و اوصاف او لزوماً یکسان نیست که ضرورت بکارگیری روش تلفیقی را بیشتر می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، اوصاف الهی، حمل‌تشکیکی، رویکرد تلفیقی، خدا.

مقدمه

یکی از مشکلات عمده و خطیر متکلمان و فیلسوفان دین، پرسش از نحوه سخن گفتن درباره خدا و چگونگی سخن گفتن با او است. مساله اول، عمدتاً با عنوان معناشناسی اوصاف الهی نیز تعبیر شده است که از موضوعات و پرسش‌های محوری زبان دین، بویژه در نظریات شناختاری آن است. در اینجا با این پرسش مهم مواجه هستیم که چگونه می‌توان به طرز معناداری درباره صفات الهی سخن گفت؟ اهمیت این پرسش زمانی بیشتر آشکار می‌گردد که توجه کنیم که ظاهراً زبان سخن گفتن درباره صفات خدا با زبان سخن گفتن درباره صفات بشری یکسان است و تفاوت خاصی میان آنها نیست، اما از سوی دیگر، این حقیقتی انکارناپذیر است که صفات الهی چیزی بکلی مغایر و متباین از صفات بشری است که کار سخن گفتن درباره اوصاف الهی را با زبان بشری، تا حدود زیادی سخت و ممتنع می‌سازد، اگرچه کاملاً ممتنع نمی‌سازد. در واقع تناهی وجود بشری ما و بستر مادی و بشری مفاهیم و انگاره‌های ذهنی ما از یک طرف، و وجود نامتناهی و متعالی الهی و صفات نامحدود او از طرف دیگر، بر پیچیدگی امکان سخن گفتن درباره او افزوده است، بویژه که زبان بشری ما تاب هرگونه مفهوم‌سازی درباره خدا را ندارد و در صورت تلاش بیشتر ممکن است در ورطه تنزیه یا تشبیه بلغزد. براین اساس یافتن طریقی مطمئن برای امکان سخن گفتن منطقی درباره اوصاف الهی، از مهم‌ترین مسائل کلامی در طول تاریخ ادیان الهی و از پرسش‌های مهم پیش‌روی فیلسوفان دین معاصر است. بر غموض این مساله بایستی اشارات به ظاهر متناقض و متکثر نصوص دینی هم افزوده گردد، یعنی در نصوص دینی، مانند قرآن، هم آیات تنزیه و هم تشبیه وجود دارد که متشابه بودن چنین آیاتی کار سخن گفتن معنادار و معرفت-بخش درباره صفات الهی را مشکل ساخته است.

در این تحقیق با نظر به سیر تاریخی نظریات و رویکردهای مهم درباره معناشناسی اوصاف الهی، تلاش می‌شود نشان داده شود که اگرچه هر یک از این رویکردها دارای وجهی از حقیقت بودند، اما غفلت آنها از وجوه دیگر حقیقت معناشناسی اوصاف الهی، مانع از ارائه تبیینی نسبتاً جامع، عقلانی و قابل قبول در این مورد شده است. اگرچه رویکرد تشکیکی نسبت به دیگر رویکردها دارای امتیازات بیشتری است، اما فرضیه تحقیق آن است که تقرب به حقیقت در این زمینه مستلزم اتخاذ رویکرد تلفیقی و تشکیکی است که در آن هم از وجوه مثبت رویکردهای دیگر استفاده می‌شود و هم از عیوب آنها امتناع گردیده، در نهایت براساس معیار تلفیقی - تشکیکی، تبیین جدیدی از معناشناسی اوصاف الهی داده می‌شود که مطابق آن اوصاف الهی ضمن اینکه متفاوت از اوصاف بشری‌اند، اما رابطه تشکیکی آنها در مقام مصداق و اشتراک معنوی آنها در مقام مفهوم، منجر به امکان سخن گفتن معنادار از آنها می‌گردد. ضمن اینکه برای فهم بهتر چیستی صفات الهی می‌توان از ویژگی‌های زبان نمادین، کارکردی و تمثیلی هم بهره‌مند شد، اگرچه این امر به معنای کارکرد اصلی این

امکان رویکردی تلفیقی در معناشناسی اوصاف الهی ۸۳

رویکردها در معناشناسی اوصاف الهی نیست، ولی نقش فرعی آنها دارای اهمیت خاص خود است. به این منظور ابتدا رویکردهای مطرح بررسی می‌گردد تا با استخراج قابلیت‌های آنها، ویژگی‌های رویکرد تلفیقی تبیین گردد. لازم به ذکر است درباره معناشناسی اوصاف الهی، مقالات و آثار متعددی منتشر شده‌اند که این تحقیق ظرفیت ذکر اسامی آنها را ندارد، اما رویکرد تلفیقی این تحقیق نگرشی نو به معناشناسی اوصاف الهی است که نگارنده تاکنون متوجه انتشار اثری با این نام و خصوصیت نشده است.

۱. رویکرد تشبیهی و اشتراک معنوی

رویکرد تشبیهی رویکردی است که در آن بر معنای واحد الفاظ بکار رفته درباره خدا و انسانها تاکید می‌شود. در واقع در این رویکرد این اعتقاد وجود دارد که تفاوت خاصی میان اوصاف الهی و صفات بشری وجود ندارد، بلکه مطابق اشتراک معنوی‌ای که بین آنها برقرار است، کلمات دال بر صفات الهی و بشری کاملاً به یک معنا بوده و در واقع هم یکسان هستند. پس، اوصاف الهی شبیه اوصاف بشری است و لذا با همان زبان بشری می‌توان درباره اوصاف الهی نیز سخن گفت. برای مثال، وقتی می‌گوییم خدا عالم و قادر است، عالم بودن و قادر بودن او، به لحاظ معنا و کمیت و کیفیت مانند عالم و قادر بودن ما است. چنین دیدگاهی در جهان اسلام عمدتاً به مجسمیه و در غرب بعنوان نگرش انسان‌انگارانه نامیده شده است (شهرستانی، الملل، ص ۱۰۵-۱۰۶). مزیت این دیدگاه آن است که فهم عرفی و عامیانه‌ای از خدا ارائه می‌دهد که برای عوام قابل فهم و جذاب است و آنها راحت‌تر می‌توانند با چنین خدایی ارتباط برقرار کنند، بویژه برخی آیات قرآنی دال بر صفات جسمانی خدا امکان توجیه چنین رویکردی را تقویت می‌کند، برای مثال آیاتی در قرآن وجود دارند که تصویری بشری و جسمانی از صفات الهی ارائه می‌دهند، مانند *يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* (فتح/۱۰)، *فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ* (بقره/۱۱۵)، *إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ* (غافر/۲۰) که به طریقی توجیه‌کننده رویکرد تشبیهی هستند. اما مشکل اصلی این دیدگاه، در غلتیدن در وادی تشبیه و غفلت از تفاوت‌های اساسی خدا و انسان و اوصاف الهی از اوصاف بشری است که در دیگر آیات الهی به آنها اشاره شده است. در واقع، اگرچه آیات دال بر صفات جسمانی خدا به طریقی در فهم عرفی توجیه‌کننده رویکرد تشبیهی است، اما آیات تنزیهی که دارای معنای عمیق حقیقی هستند به ما عدم شباهت میان انسان و خدا را بطور عمیق‌تری متذکر می‌گردند. پس، اگرچه رویکرد تشبیهی برای تقریب ذهن عامیانه مفید است، اما در کل از شناخت حقیقت اوصاف الهی و تفاوت آنها از اوصاف بشری ناتوان است.

۲. رویکرد تنزیهی و اشتراک لفظی

رویکرد تنزیهی، بر تفاوت و جدایی مطلق و نامتناهی خدا از انسان تاکید دارد؛ خدایی که نامتناهی است هیچ

وجه شباهتی با انسان مخلوق و متناهی ندارد. پس اوصاف الهی هم هیچ شباهتی با اوصاف بشری ندارند و اینکه نمی‌توان با زبان بشری درباره اوصاف الهی سخن معنادار ایجابی گفت. این رویکرد، در میان متکلمان و فیلسوفان مسلمان، مسیحی و یهودی طرفداران جدی دارد. در واقع تباین و جدایی وجودی خالق و مخلوق، امکان هر گونه توصیف ایجابی صفات خالق با زبان بشری را سلب کرده است. ابن میمون از فیلسوفان الهیات تنزیهی یهودی در اطلاق اوصاف ایجابی مشترک به خدا و مخلوقات هیچ وجه معقولی نمی‌بیند و کاربرد کلمات مشترک برای توصیف خدا و انسانها را تنها به اشتراک لفظی می‌داند؛ یعنی الفاظ واحدی که برای توصیف خدا و انسانها بکار می‌روند، فقط به لحاظ لفظی مشترک هستند، ولی به لحاظ معنا هیچ وجه اشتراکی میان آنها نیست (رک: ابن میمون، بی تا، ص ۱۳۲-۱۳۳). قاضی سعید قمی، از فیلسوفان مسلمان نیز بینونت خالق و مخلوق را در سه محور ذات، اوصاف و افعال می‌داند و عمق معرفت خدا را شناخت مباین بودن او از سایر وجودات می‌داند (قمی، ۱۳۶۲، ص ۷۰-۷۱). مبنای کلی متفکران طرفدار این دیدگاه، جدایی نامتناهی خالق از مخلوق، بستر بشری اوصاف بکار رفته انسان درباره خدا و ناتوانی این کلمات از توصیف ذات و اوصاف نامتناهی الهی است. بنابراین چاره‌ای جز توصیف خدا به زبان سلبی نیست، یعنی به جای نسبت دادن اوصاف ایجابی، بایستی اوصاف سلبی را به خدا نسبت دهیم تا در ورطه تشبیه انگاری و تنزیه انگاری گرفتار نشویم.

مزیت این دیدگاه آن است که تفاوت و جدایی حقیقی انسان و خدا را بطور جدی در نظر داشته، از تشبیه انگاری درباره خدا امتناع می‌ورزد. ضمن اینکه برخی آیات الهی هم موید چنین نگرشی به صفات الهی است؛ آیاتی مانند: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ (انعام/۱۰۳)، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شوری/۱۱) و نظایر آن موید این دیدگاه هستند. در واقع نگرش تنزیهی و سلبی مانع نگرش انسان وارانگاران و تشبیهی بین خدا و انسان می‌شود و ما را از تنزل دادن خدا و اوصاف الهی در حد انسان خاکی مانع می‌گردد. اما اشکال اساسی این دیدگاه غفلت از امکان سخن گفتن ایجابی معنادار درباره خدا است، خدایی که خالق ما است و روح خود را در ما دمیده و به طرق گوناگون با ما ارتباط دارد، قطعاً راه‌های ایجابی نیز برای سخن گفتن درباره خودش برای ما گشوده است. در واقع نگرش سلبی منجر به تعطیل شدن عقل بشری برای تعقل و سخن گفتن درباره خدا می‌گردد، درحالی‌که خداوند خود با ما سخن می‌گوید، خود را شنونده نجوای ما، بیننده اعمال و حرکات ما و نزدیک‌تر از رگ گردن به ما معرفی می‌کند. ضمن اینکه صرف سخن گفتن سلبی درباره خدا هیچگاه منجر به کسب شناخت حتی حداقلی از او نمی‌گردد، بلکه در اساس هر گونه شناخت سلبی نیز نوعی شناخت ایجابی نهفته است.

پس، نه رویکرد تشبیهی و نه رویکرد تنزیهی، هیچیک به تنهایی تمام حقیقت را درباره اوصاف الهی بازگو نمی‌کنند و افراط در آنها موجب لغزش به وادی تشبیه انگاری یا تنزیه انگاری می‌شود که هر دو مطابق با واقع نیستند. اما در عین حال، حقیقت حداقلی در هر دو دیدگاه وجود دارند که تمسک حداقلی به آنها موجب

شناخت درست اوصاف الهی میگردد؛ اینکه بین خدا و مخلوقات حداقل شباهتی، نه به تمامه وجود دارد که ما را به شناخت حق تعالی رهنمون می‌شود.

۳. رویکرد زبان نمادین

رویکرد زبان نمادین یا سمبلیک از مهمترین و تاثیرگذارترین رویکردهای زبان دین است که کارکرد خاصی در باب معنائشناسی اوصاف الهی دارد. در این رویکرد رابطه گزاره‌های دینی و مرجع حقیقی آنها، رابطه‌ای حقیقی نیست، بلکه بواسطه فاصله حقیقی عمیق میان آنها، تنها زبان سخن گفتن از حقایق دینی، زبان نمادین است. پل تیلیش بعنوان مهمترین فیلسوف طرح کننده نظریه زبان نمادین، ویژگی خاصی را برای نمادهای دینی در نظر می‌گیرد (استیور، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶). از دید او کار اصلی هر نماد نمایانگری از چیز دیگری است. این نمایانگری به گونه‌ای است که نماد در معنا و قدرت چیزی که بدان اشاره دارد، شریک است. نقش دیگر نماد این است که فرد به واسطه آن به عمق بعد حقیقت دست می‌یابد. از نگاه تیلیش خود نمادهای دینی که نقش حکایتگری دارند، مقدس نیستند؛ بلکه آنها نمادهایی در مورد امور مقدس هستند، یعنی محکی آنها مقدس است (Tillich, 1962, p11). نماد و استعاره به وضوح بر پویایی مشابهی استوارند که متضمن برخورد دو معنا است؛ معنایی در سطح حقیقی و معنای دیگری که از ارتباط دو حوزه گفتار برمی‌خیزد. تیلیش بر این نکته تاکید ویژه‌ای دارد که نماد، آنچه را که از هیچ راه دیگری قابل بیان نیست، بیان می‌کند. (استیور، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶). تیلیش مدعی است فقط زبان نمادین، قادر به بیان امر غایی است، زیرا این امر غایی از توانایی هر گونه واقعیت محدود برای بیان مستقیم آن فراتر می‌رود (همان، ص ۲۲۶). تیلیش تاکید دارد که تنها گزاره غیرنمادین دین، باور به وجود خداست، درحالیکه دیگر گزاره‌ها، مانند اوصاف الهی تنها از طریق نمادین شناخته می‌شوند. در واقع، وجود نامتناهی خدا و فاصله جدایی ناپذیر او از ما منجر به این شده است که نتوان بطور مستقیم و واقع‌نما درباره اوصاف الهی سخن گفت، درحالیکه بطور غیرمستقیم و نمادین می‌توان از آنها سخن گفت.

خلاصه اینکه در تلفی تیلیش از دین، نمادها و سمبلها دارای نقش مهمی هستند. زیرا آنها مراتب نهایی واقعیت را برای ذهن ما مکشوف می‌سازند و لایه‌های پنهان و اعماق درونی و وجودی آدمی را آشکار می‌سازند. در این زمینه، آفرینش‌های هنری دارای نقش برجسته‌ای هستند، زیرا از طریق این آثار هنری اندیشه دینی قابلیت تفسیر می‌یابد. در نتیجه، بایستی از نمادهای دینی همچون نمادهای هنری برای آشکارسازی مراتب واقعیت‌های دینی استفاده کرد. از این رو، نزد تیلیش، می‌توان با حفظ هویت معرفت دینی، با استفاده از نمادهای دینی ناظر به لایه درونی واقعیت به سطح عمیق‌تری از باورهای دینی دست یافت. (مهدوی نژاد،

۱۳۸۴، ص ۲۹۸-۲۹۷). بر این اساس، برخی فیلسوفان و متکلمان معاصر، خدا را موجودی متعالی و به کلی طوری دیگر در نظر می‌گیرند که نه تنها بین او و دیگر مخلوقات هیچگونه شباهتی وجود ندارد، بلکه امکان برقراری هیچ نوع ارتباط مستقیم و نسبت دادن مفاهیم مشترک به او نیز وجود ندارد (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۲۷۶؛ قائمی نیا، ۱۳۸۱، ص ۲۰۳). بر این اساس است که او می‌گوید: «هر سخنی که در باب آنچه غایت قصوای ماست، بگوییم، خواه آن را خدا بنامیم خواه غیر خدا، دارای معنای نمادین است... ایمان به هیچ طریق دیگری نمی‌تواند خود را این‌گونه بیان نماید؛ زبان ایمان، زبان نمادهاست» (Tillich, 1957, P 42).

رویکرد نمادین در باب زبان دین، در ارتباط با معناشناسی اوصاف الهی هم دارای مزیت خاص خود است و هم از برخی مشکلات رنج می‌برد. مزیت آن این است که فهم آیات متشابه قرآن که به طریق جسمانی درباره صفات الهی سخن گفته‌اند را آسان می‌سازد؛ یعنی ما متوجه می‌شویم که در اینجا منظور فهم جسمانی از صفات الهی نیست بلکه این تعبیر جسمانی، نمادی از حقیقت نهفته در لایه‌های زیرین آن است. در واقع در اینجا شباهت نسبی اوصاف الهی و بشری بیشتر نمایان می‌گردد. برای مثال در آیات: وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (نساء/۱۶۴)، وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ (فرقان/۲۳)، فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ (زخرف/۵۵)، الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (طه/۵)، به راحتی می‌توان با استفاده از زبان نمادین، از معنای ظاهری و جسمانی آنها عبور کرد و به معنای باطنی آنها اشاره نمود. در واقع زبان نمادین در باب اوصاف الهی، مانند سمیع، بصیر، قادر، عالم، حی، محیط و نظایر آن به ما گوشزد می‌کند که این کلمات شایع بکار رفته نمادی از حقیقت عمیق آنها نزد خدا است نه اینکه بکار بردن چنین اوصافی دقیقاً به همان معنای بشری باشد. بعنوان نمونه بسیار دقیق، درباره آیاتی مانند: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر/۶۰)، فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره/۱۱۵) و نظایر آنها کاربرد زبان نمادین بسیار راه‌گشا است، یعنی فهم ملموسی از استجاب دعا توسط خدا و احاطه او بر همه جوانب زندگی ما معرفی می‌کند. اما در عین حال مشکل اصلی زبان نمادین، بویژه در تعبیر تیلیش، تاکید آن بر عدم امکان شناخت خدا از طریق غیر از روش نمادین است، درحالی‌که زبان نمادین تنها یکی از روش‌هایی است که برای شناخت اوصاف الهی کاربرد دارد، بویژه اوصافی که بین خدا و انسانها مشترک هستند، مانند علم، قدرت، سمیع و بصیر بودن، اما آن برای شناخت دقیق اوصاف مابعدالطبیعی خدا مانند وجوب وجود، علت‌العلل، و اوصاف اخلاقی مانند عدالت، مهربانی، بخشندگی و نظایر آن کاربرد چندانی ندارد و چه بسا بکارگیری زبان نمادین در این قسم از اوصاف الهی منجر به درک نادرست یا عدم فهم ماهیت آنها شود.

۴. رویکرد کارکردی

رویکرد کارکردی عمدتاً توسط آن دسته از متفکران غربی طرح شده است که بر ویژگی غیرشناختاری زبان

دین تاکید دارند. در این زمینه، فیلسوفانی چون ویتگنشتاین دیدگاه‌های خاص خود را دارند. آنها به جای تاکید بر معرفت بخشی و واقع‌نمایی گزاره‌های دینی، بر ویژگی کارکردی آنها نظر دارند؛ یعنی گزاره‌های دینی از آن رو معنادار هستند که در زندگی دینداران دارای کارکرد و تاثیرات خاص خود هستند و اگر کارکردی نداشته باشند، دال بر بی‌معنایی آنها است. ویتگنشتاین ضمن غیرشناختاری دانستن زبان دین، بر اهمیت نقش آن در زندگی دینداران تاکید دارد. او در این زمینه میان حیات ملحدان و موحدان تفاوت خاصی قائل نیست و تاکید دارد که نحوه معیشت و نقش باورهای دینی در زندگی آنان، معنای آنها را تعیین می‌کند. او نظریه کاربردی معنا را چنین بیان می‌کند که معنای هر واژه‌ای را کاربرد و استعمال آن است که تعیین می‌کند. طبق نظر او، ما نباید برای یافتن معنای گزاره‌های یک زبان تلاش کنیم، بلکه باید تمام توجه خود را معطوف به کاربردهای زبانی کنیم. زیرا از طریق بازیهای زبانی است که ما کارکردهای گوناگون زبان‌های مختلف را درک می‌کنیم، ضمن اینکه هر نوع بازی زبانی، مثل زبان علم یا دین، دارای کاربردهای خاص خود است. پس "معنای یک کلمه همان کاربردش در زبان است" (Wittgenstein, 1958, p 43). با این دیدگاه، ویتگنشتاین ابتدا تلاش دارد تا نشان دهد که زبان علم و زبان دین دو زبان جداگانه و مستقلی هستند که دارای کاربردهای جدا و لذا معنای خاص خود هستند و از همین طریق است که می‌توان برای دین در عصر کنونی کاربردهای مشخصی را در نظر گرفت و از اعتبار آن دفاع کرد. لذا می‌توان گفت زبان علم توصیف‌پدیدارهای تجربی است، زبان هنر برای تحریک احساسات و زبان دین برای هدایت بشر است، ضمن اینکه هر یک از این زبان‌ها دارای قواعد بازی، قوانین و اصول خاص خود است که متفاوت از زبان دیگری می‌باشد. در مورد دین می‌توان گفت، دین و کنش دینی یک بازی زبانی خاص و خود نحوه‌ای از حیات است و آن را باید در پرتو زمینه‌ای که در آن وجود دارد نگریست، زیرا زبان دین منطق مخصوص به خود را دارد و کاربرد معیارهای علمی و پوزیتیویستی در آن ناموجه است. البته امکان دارد برخی واژگان مشترک بین دین و علم را یافت، اما چون این واژه‌ها دارای کاربردهای متفاوتی هستند، در واقع هیچ‌گونه تعارضی میان آنها نیست، زیرا در بستر و چهارچوب‌های مختلفی بکار می‌روند. برای مثال دو گزاره: خداوند جهان را آفرید؛ و در هبوط آدمی همگی گناهکار هستیم، دارای کاربردها و بازی‌های زبانی خاص خود هستند که هیچ وجه مشترکی با گزاره‌های علمی شبیه اینها ندارند و شباهت ادعا شده تنها شباهتی ظاهری، لفظی و حتی نوعی توهم شباهت است (رک به: ویتگنشتاین، ۱۳۸۷، ص ۴۵-۳۹؛ هادسون، ۱۳۷۸، ص ۹۸-۹۷). ویتگنشتاین معتقد است ما حتی می‌توانیم زبان‌های دینی متفاوتی هم داشته باشیم که دارای کارکردهای خاص متفاوت از یکدیگر باشند؛ برای مثال گزاره *خدا وجود دارد* برای یک موحد، و گزاره *خدا وجود ندارد*، برای یک ملحد می‌تواند برای هر دوی آنها معنادار باشند بدون اینکه در تعارض با یکدیگر قرار گیرند. زیرا اینها در دو بستر و عالم فکری

متفاوت بیان شده‌اند و لذا جدای از هم بوده و تعارضی ندارند. برای ویتگنشتاین داشتن باورهای دینی با بکارگرفتن مفاهیم دینی و داشتن طرز تلقی‌ها و عواطف مربوط که لازمه کاربرد آنهاست ارتباط دارد، لذا باورهای دینی قابل ارزیابی در قالب فرضیات یا نظریات نیست. برای او اصل اساسی در یک حیات دینی پذیرش نظریه‌ها یا اصول عقاید نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد اعمال و کاربردها است، لذا او می‌گوید: همه دین‌ها شگفت‌انگیز هستند، حتی دین قبایل بسیار ابتدایی (Rhees, 1984, p123). به نقل از مهدوی نژاد، ۱۳۸۴، ص ۲۷۶.

بنابراین در دید ویتگنشتاین زبان دین، زبان یکتایی است که فهم و ارزیابی آن فقط باید بر اساس معیارهای یک زبان مستقل دینی صورت گیرد و تنها کسانی که در نحوه حیات دینی شرکت می‌کنند، می‌توانند درباره مدعیات دینی سخن گویند.

مزیت دیدگاه کارکردی آن است که بر اهمیت و نقش کارکرد و کارآیی زبان دین تاکید فراوان دارند. این مهم درباره اوصاف الهی هم صدق می‌کند. زیرا اکثر ما نیازمندیم تا کارکردها و تاثیرات صفات اخلاقی و دیگر صفات مشترک بین خدا و انسان را درک کنیم، در واقع صفاتی مانند اینکه خدا شنوای صدای ماست، دعاهای ما را استجابت می‌کند، بندگان را دوست دارد، بر هر چیزی قادر است، به بندگان خود ظلم نمی‌کند، او خدایی عادل و بخشنده گناهان بندگان است، خدایی جبار و منتقم است و اوصاف الهی شبیه آنها بایستی دارای کارکرد و نقش عملی در زندگی ما باشند و تنها با این شرط است که می‌توان از معناداری صفات الهی و حقیقی بودن آنها دفاع کرد. از این جهت نظریه کارکردی اوصاف الهی دارای اهمیت و ارزش زیادی است و شرط حداقلی معناداری صفات الهی را تامین کرده، موجب تقویت ایمان و طمانینه قلبی مومنان می‌شود. اما اشکال این نظریه، بویژه در قرائت فیلسوفان مذکور، غفلت از ویژگی شناختاری و صرف تاکید بر ویژگی کارکردی است، درحالی‌که شناختاری بودن زبان دین، و اوصاف الهی در اینجا، مقدم بر کارکردی بودن آنها است. در واقع شناختاری بودن، شرط لازم و کارکردی بودن، شرط کافی معناداری اوصاف الهی است. زیرا تا ما فهمی عقل پسند از اوصاف الهی نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم کارکرد مثبت یا منفی آنها را در حیات دینداران تشخیص دهیم. برای مثال، تا معنای عدالت الهی برای ما روشن نشود، چطور می‌توانیم مصادیق عینی آن را در زندگی دینداران تشخیص دهیم. پس اهمیت رویکرد کارکردی بر نقش مکمل و متمم کارکرد گزاره‌های دینی و بویژه اوصاف الهی در زندگی مومنان است، اما ضعف عمده و اصلی آن غفلت از ویژگی شناختاری و معرفت بخشی آن گزاره‌ها است.

۵. رویکرد حمل تمثیلی

رویکرد تمثیلی در باب زبان دین و بطور خاص اوصاف الهی توسط توماس آکویناس فیلسوف و متکلم مشهور

امکان رویکردی تفنیقی در معنانشناسی اوصاف الهی ۸۹

اواخر قرون وسطی مسیحی مطرح شد. دغدغه اصلی او از طرح این دیدگاه، یافتن روشی معنادار برای سخن گفتن درباره اوصاف الهی بود. او در زمان خود با دو دیدگاه تشبیه و تنزیه مواجه بود که اولی بر اشتراک معنوی و دومی بر اشتراک لفظی در باب فهم اوصاف الهی تاکید داشتند. توماس هر دو دیدگاه مزبور را رد کرد با این استدلال که رویکرد تشبیه منجر به تشبیه انگاری و حذف فاصله نامتناهی بین خالق و مخلوق می-شود؛ و رویکرد تنزیه نیز باعث تعطیل عقل آدمی و امتناع شناخت اوصاف الهی می گردد. در مقابل بر این تاکید داشت که حداقل شباهتی بین خدا و مخلوقات وجود دارد که همین امر ما را کمک می کند تا از طریق حمل تمثیلی به شناخت اوصاف الهی نائل شد. توماس در واقع با این پرسش مهم مواجه بود که انسان با استفاده از چه مفهوم و ابزاری می تواند به شناسایی خدای متعال نائل آید؟ درحالیکه آنچه که انسان در اختیار دارد، مدل های مفهومی ای هستند که همه این مدل ها از مخلوقات و ممکنات گرفته شده و متناسب با این مخلوقات و ممکنات هستند. این مدل ها و الگوها را چگونه می توان در مورد موجودی متعالی، نامحدود، و نامتناسب با این الگوها بکار برد؟ بنابراین اولین مشکل، مشکل جمع بین قابل شناخت بودن خداوند و به کلی دیگر بودن و یا متعالی بودن او بود؟ (Edwards, 1961, Vol 1, p94). به عبارت دیگر، چگونه می توان هم به بی همتایی و به کلی دیگر بودن و تعالی و تنزیه مطلق خدا وفادار بود و هم از طریق همین معانی و الفاظ رایج و متداول طبیعی درباره او سخن معنادار اصیل گفت؟ تمام تلاش توماس در این بود که با طرح نظریه تمثیل، راه حل سومی را در پیش گیرد. راهی که نه به تعطیل و شکاکیت در باب اوصاف الهی بیانجامد و نه به تشبیه و انسان وار انگاری خدا منتهی شود. (Ros, 1969, P199). لازم به ذکر است که وجه شباهت نظریه توماس با نظریه اثبات بلا تشبیه در تلاش هر دو برای رهایی از تشبیه انگاری صفات خالق و مخلوق است و وجه امتیاز آنها تلاش برای نشان دادن حداقل شباهت است.

برای حل این مشکل آکویناس راه کار حمل تمثیلی را پیشنهاد کرد که در دو شکل تمثیل اسنادی و تمثیل تناسب معروف است. در تمثیل اسنادی یک لفظ خاص در دو مورد متفاوت بکار می رود. در یک جا آن وصف بطور بالذات بر موضوع حمل می شود و در جای دیگر به نحو ثانوی و مجازی حمل می شود (ساجد، ۱۳۸۳، ص ۲۲۸). در واقع، در تمثیل (اسنادی) همواره یک طرف اصیل و اولی داریم که طرف اصلی نسبت شمرده می شود و یک طرف غیراصیل داریم که بطور مجاز و بالعرض طرف اسناد قرار می گیرد. در مثال آکویناس ما سلامت را به معنای حقیقی به شخص نسبت می دهیم، یعنی افراد دارای سلامت هستند. از طرف دیگر می توان سلامت را به علم طب نیز نسبت داد و گفت علم طب نیز سالم است، اما سلامت به همان معنایی که به این علم نسبت داده می شود به انسانها نسبت داده نمی شود. براین اساس، چون خداوند علت همه مخلوقات است، اسامی مخلوقات را می توان بطور مجازی به خدا نسبت داد. خداوند عشق است زیرا خدا علت

عشق است. بنابراین به اقتضای تمثیل اسناد، صفات سلبی خدا نفی می‌شود و از آنجا که خداوند نامتناهی و نامحدود است، صفاتی که قابلیت بسط به بی‌نهایت را دارند، بیش از سایر صفات قابل کاربرد برای خدا هستند. لذا واژه خیر بهتر و معنادارتر از واژه شیر بر خدا صادق است.

از دید آکویناس، تمثیل مقوله‌ای توانمندتر از استعاره است، با این وصف مشکل دوم آن است که این رهیافت علت و معلولی باعث می‌شود که کلمات ابتدا به مخلوقات بازگردند نه به خالق، درحالی‌که احساس و درک کلامی ما را بر آن می‌دارد که بگوییم این کمالات ابتدا متعلق به خداوند است نه مخلوقات. آکویناس با نظر به کمال معلول در علت، و اینکه خداوند نامحدود و بی‌نهایت است، می‌تواند ادعا کند که صفات ثبوتی در خدا بصورت کامل و نامحدود وجود دارند. این مساله به اینصورت قابل حل است که در بعد فهم و دلالت و مقام اثبات، ما باید از جهان مخلوق به سمت خدای خالق حرکت کنیم، اما در مقام ثبوت و تحقق واقعی این کمالات اصالتاً به خداوند نسبت داده می‌شود (ساجدی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰).

تبیین آکویناس از حمل تمثیلی برای برقراری نوعی ارتباط بین اوصاف الهی و بشری دارای حداقل مزایای خود است، زیرا نامتناهی بودن صفات الهی و تناهی صفات بشری، حداقل در برخی موارد ما را مجاز می‌کند تا به منظور فهم صفات الهی از زبان مجازی و حمل تمثیلی استفاده کنیم، گویی زبان روزمره تاب سخن گفتن معنادار و واقع نما درباره خدا را ندارد، مانند بیان رابطه عشق خدا با انسان در قالب عشق دو انسان نسبت به هم. اما مشکل اساسی این دیدگاه آن است که همه اوصاف الهی و ارتباط آنها با اوصاف بشری با صرف زبان مجازی تمثیلی قابل بیان نیست. اگر ما تمام اوصاف اسناد داده شده به خدا را بطور مجازی، بیرونی و غیرذاتی تحلیل کنیم، در اینصورت تمام زبان الهیات به زبانی مجازی مبدل می‌شود. چرا که متکلمان و متدینان بعضی از این صفات را به خداوند نسبت می‌دهند و از نسبت دادن اوصاف دیگر امتناع می‌کنند؟ این مشکل زمانی حادث می‌شود که تنوع صفات الهی در اشکالی چون صفات مابعدالطبیعی، صفات اخلاقی و صفات مشترک با انسان لحاظ شود. در این صورت چگونه می‌توان درباره صفات الهی مابعدالطبیعی به شکل معناداری سخن گفت و چگونه می‌توان علیت الهی نسبت به انسان را تبیین تمثیلی کرد؟ در واقع صرف نگرش تمثیلی، علیرغم برخی کارکردهای آن، قادر به تبیین پیچیدگی خود اوصاف الهی و مناسبات آنها با اوصاف بشری نیست که ضرورت توسل به رویکردهای دیگر را بیشتر می‌سازد.

۶. رویکرد حمل تشکیکی

رویکرد حمل تشکیکی مبتنی بر حکمت متعالیه صدرایی و اصل تشکیک حقیقت وجود است. این دیدگاه بر اصول مهمی چون اصالت وجود، وحدت و کثرت تشکیکی وجود، بسیط الحقیقه کل الاشیاء و حمل حقیقه و

امکان رویکردی تلفیقی در مناشاسی اوصاف الهی ۹۱

رقیقه و اشتراک معنوی وجود مبتنی است. مطابق این دیدگاه می توان ضمن ارائه تقسیماتی چون صفات ثبوتی و سلبی، صفات ذاتی و فعلی و نظایر آن، همه صفات ثبوتی را به صفت وجوب وجود حق تعالی، و همه صفات فعلی را به قیومیت خدا ارجاع داد. اما در عین حال مهمترین ویژگی این رویکرد همان تشکیکی بودن آن است، یعنی همانطور که حقیقت وجود بطور تشکیکی در همه موجودات، از جمله حق تعالی تا ضعیف ترین موجودات، ساری و جاری است، بین اوصاف الهی و اوصاف بشری هم همین رابطه تشکیکی وجود دارد، یعنی عالی ترین و نامتناهی ترین سطوح اوصاف مربوط به خدا و سطوح نازل تشکیکی آن در مخلوقات او قرار دارد. در واقع، با تفکیک مقام مصداق از مقام مفهوم و معنا، مطابق تفکیک دو حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، می توان گفت صفاتی که بطور مشترک به خدا و انسانها اطلاق می شوند، به حمل اولی ذاتی به یک معنا و به اشتراک معنوی بکار می روند، برای مثال زمانی که گفته می شود: خدا عالم است و انسان عالم است، در اینجا صفت علم به لحاظ مفهومی به یک معنا به خدا و انسان نسبت داده می شود، یعنی دقیقاً همانطور که خدا عالم است، انسان هم عالم است. اما با توجه به حمل شایع صناعی و در سطح عمیق تر با نظر به حمل حقیقه و رقیقه، تفاوت علم خدا با علم انسان به لحاظ حقیقت عینی و مصداقی آنها است؛ به اینصورت که علم خدا، علمی حضوری، شهودی، نامتناهی و کامل است در حالیکه علم بشری علمی عمدتاً حصولی، متناهی و ناقص و در طول علم الهی است. در این زمینه از دید علامه طباطبایی حمل اشیاء بر خداوند، حمل اولی ذاتی یا حمل شایع صناعی به معنای رایج و متعارف آن نیست، بلکه نوع خاص دیگری از حمل است که به آن حمل حقیقه و رقیقه گفته می شود. چنین حملی در مورد هر امر مشوب و مختلطی بر موضوع غیر مشوب و خالص و صرفی محقق می گردد. در این نوع از حمل، محمول با تمام جهات وجودی و عدمی خود بر موضوع حمل نمی شود، بلکه تنها جهات وجودی و کمالی محمول بر موضوع صرف حمل می گردد. معنای این حمل آن است که موضوع واجد آن کمال وجودی و مشتمل بر آن کمال وجودی است. پس همه اشیاء از حیث کمالات وجودی شان بر بسیط الحقیقه حمل می شوند. به بیان دیگر، بسیط الحقیقه که منبع و منشا همه این کمالات محدود و متناهی است، به نحو اعلی و اتم و اکمل و به گونه ای که متناسب با ذات احدی او است، واجد این کمالات است. در واقع هیچ کمال وجودی از قبیل علم و قدرت از وجود واجبی سلب نمی شود. بنابراین سلب امور عدمی و سلبی و فقری از او نه تنها صحیح و ممکن، بلکه حتمی و ضروری است. هر کمال وجودی ای که در عالم یافت می شود، از قبیل علم و قدرت، پس وجود واجبی واجد و حائز آن کمال است ولی نه به نحوی که در مخلوقات و ممکنات یافت می شود، بلکه بطور اعلی و اشرف و به گونه ای که متناسب با ذات بسیط و نامتناهی واجبی به حضرت حق است. معنای اتصاف خداوند به اوصاف کمالی چیزی غیر از این نیست که خداوند به عنوان علت همه علت ها و علت هستی بخش، واجد همه کمالات وجودی به نحو اعلی و اشرف

است (نک: طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۳۷۳؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴۵ و ۱۱۴). بنابراین مطابق رویکرد تشکیکی می‌توان به رابطه طولی تشکیکی بین اوصاف الهی و بشری توجه داشت و از این طریق راهی برای سخن گفتن درباره صفات الهی یافت.

رویکرد تشکیکی نسبت به همه رویکردهای مذکور دارای منطق عقلانی بیشتر و کارآیی بهتری است. در واقع تبیین تشکیکی رابطه بین اوصاف الهی و بشری، به لحاظ منطقی و فلسفی یکی از مناسب‌ترین شیوه‌های تبیین است. اما اشکال وارده بر این دیدگاه پیچیدگی فلسفی و صعوبت آن برای عقل عامه و مشکل فهم عامیانه آن است. در واقع در حالیکه بیشتر مردم به واسطه اشتغالات روزمره و نحوه معیشت عادی خود با اوصاف الهی درگیر هستند، و خدایی را دوست دارند که بتوان او را دید، صدایش را شنید، او صدای ما را بشوند، دعا‌های ما را اجابت کند، دست مهربانی بر سر ما بکشد، همدرد و همراز خوشی‌ها و ناخوشی‌های ما باشد، دغدغه نجات مومنان را داشته باشد، ولی اوصاف الهی تبیین شده از طریق رویکرد تشکیکی نیز این مشکل را دارند که فاصله ما و صفات بشری ما را با خدا و صفات الهی نامتناهی می‌سازند که اگرچه ما شناختی از آنها داریم اما ناچیزی این شناخت، ما را ناتوان ساخته است. ضمن اینکه مشکل اوصاف مابعدالطبیعی خدا که نظایر آن در مخلوقات وجود ندارد، همچنان پابرجاست و نمی‌توانیم به شیوه تشکیکی وجوب و جوب، علت العلل بودن و قائم به ذات بودن خدا را بخوبی درک کنیم. پس، اگرچه رویکرد تشکیکی برای عقل فلسفی کارآیی بیشتری دارد، اما تنوع آدیان با فهم‌های مختلف و تنوع صفات الهی، بویژه وجود صفات مابعدالطبیعی ما را از رجوع به دیگر رویکردها و تلفیق آنها بی‌نیاز نمی‌سازد

رویکرد تلفیقی

رویکرد تلفیقی رویکردی است که در آن بیشتر مزایای دیگر رویکردها با حذف کاستی‌ها و اشکالات آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع، پیش فرض رویکرد تلفیقی آن است که تنوع صفات الهی و اختلاف سطوح فهم مردم و پیچیدگی‌های زبانی، مانع از بکارگیری صرف یک شیوه زبانی برای توصیف اوصاف الهی است، بلکه در مقابل ضرورت بکارگیری اکثر شیوه‌های زبانی را نشان می‌دهد. در واقع همانطور که زبان دارای کارکردهای متنوع است، و همه واقعیت‌های جهان را نمی‌توان با یک شیوه زبانی توصیف کرد، تنوع صفات الهی نیز مستلزم بکارگیری سطوح مختلف زبان‌های بشری است. در اینجا رویکرد تلفیقی را براساس سه متغیر تنوع صفات الهی، سطوح مختلف ادراک آدیان و قابلیت‌های مختلف زبان توضیح داده، ابعاد گوناگون آن را تبیین می‌کنیم.

تنوع صفات الهی

نکته بسیار مهم در باب معناشناسی اوصاف الهی توجه به تنوع صفات الهی است. در این زمینه، معمولاً آنها را به

امکان رویکردی تلفیقی در معنانشناسی اوصاف الهی ۹۳

صفات ثبوتی و سلبی، صفات ذاتی و فعلی، صفات نفسی و اضافی تقسیم می‌کنند. همچنین از منظر دیگر صفات الهی به صفات مابعدالطبیعی و غیرمابعدالطبیعی (یعنی مشترک با انسان)، و دسته اخیر به صفات اخلاقی و غیراخلاقی تقسیم می‌گردد. حال با نظر به این تقسیم، طبیعی است که با استفاده از هیچ یک از رویکردهای مذکور در این تحقیق، به تنهایی نمی‌توان درباره همه این اوصاف بطرز معناداری سخن گفت. برای مثال، صفات ثبوتی که ناظر به کمالات الهی هستند، با زبان تشکیکی بهتر قابل بیانند، اما صفات سلبی، که در واقع نفی نقص‌ها و عیوب از ذات الهی‌اند، با زبان رویکرد سلبی و تنزیهی بهتر تبیین می‌شوند؛ یعنی مناسب‌ترین رویکرد برای توصیف صفات سلبی، همان زبان الهیات سلبی است، درحالی‌که این شیوه برای توصیف صفات ثبوتی نه تنها کارآیی ندارد، بلکه موجب بدفهمی آنها می‌شود. همچنین با نظر به تقسیم صفات الهی به ذاتی و فعلی، رویکردهای سلبی، تمثیلی و نمادین کمتر کاربرد دارند، چون این رویکردها عمدتاً با صفات فعلی خدا ارتباط دارند نه با صفات ذاتی؛ ولی رویکرد تشکیکی کاربرد بیشتری دارد، زیرا صفات ذاتی فقط ناظر به ذات حق تعالی بدون ملاحظه غیر است، درحالی‌که لازمه صفات فعلی برقراری نوعی نسبت میان ذات حق و غیر می‌باشد. همچنین در باب صفات مابعدالطبیعی که دارای مصداقی در مخلوقات نیستند، به نظر می‌رسد تنها توصیف‌های عقلی و تشکیکی کارآیی دارند، اما در باب صفات غیرمابعدالطبیعی که بین خدا و انسان مشترک هستند، مانند علم، قدرت، رازقیت، اراده و نظایر آن زبان نمادین، تمثیلی، سلبی و حتی تشبیهی نیز دارای کاربرد است. در این زمینه، توجه به اهمیت صفات اخلاقی، مانند مهربانی، بخشنده‌گی، عدالت، عشق و محبت و نظایر آنها اهمیت زبان نمادین و تمثیلی را بیشتر آشکار می‌سازد؛ چرا که ملموس بودن این صفات کاربرد مجاز، استعاره و نماد را کارآیی خاصی می‌بخشد.

علاوه بر موارد فوق بایستی توجه داشت متون دینی بویژه قرآن کریم نیز واقعیت تنوع صفات را مورد تاکید قرار داده است. در واقع همه انواع صفات متنوع مذکور در آیات قرآنی بیان شده است که لازمه آن ضرورت بکارگیری شیوه‌ها و رویکردهای مختلف برای فهم آنها است. برای مثال، در آیات مختلف قرآن خداوند با اسامی و صفاتی زیر معرفی شده است: رحمان، رحیم، مالک، متولد نشده، بدون فرزند، بدون مثل، قادر، عالم، غیر قابل رویت، شنوا، بینا، اجابت کننده دعاها، جبار، متکبر، هادی، غفار، رازق، عادل، نگهدارنده و نظایر آن که تنوع خیره کننده آنها ضرورت منطقی توسل به رویکردهای مختلف و تلفیق آنها را دوچندان می‌سازد. خلاصه اینکه تنوع عرضی و طولی صفات الهی، موجب امتناع استفاده از یک رویکرد زبانی و اقبال به تلفیق رویکردهای مختلف برای تمهید امکان سخن گفتن معنادار می‌شود.

سطوح مختلف ادراک انسانها

نکته دوم در بکارگیری رویکرد تلفیقی توجه به اهمیت سطوح مختلف ادراک انسانها است. تفاوت سطح

ادراک انسانها مقتضی آن است که اوصاف الهی نیز متناسب با سطح فهم آنها معرفی گردند. در این زمینه حداقل به شیوه استقرایی می‌توان مردم را به سطح عوام، متوسطان و خواص تقسیم کرد. درک عوام از دین بسیار سطحی و معیشت‌اندیشانه و مطابق سلیقه‌های زندگی روزمره است. عمده آنها از فهم پیچیدگی‌های نظام باورهای دینی و بویژه از پیچیدگی اوصاف الهی ناتوان هستند، بلکه عمدتاً به آن دسته از صفات الهی دلمشغول‌اند که آنها با معیشت روزانه آنها ارتباط مستقیم دارند. در این زمینه صفات فعلی و صفات اخلاقی خدا قابل فهم‌ترند، در مقابل ادراک و هضم صفات ذاتی و صفات مابعدالطبیعی خدا برای آنها کار آسانی نیست. برای مثال صفات فعلی چون رازق، خالق، بخشنده، مهربان، ستار، اجابت‌کننده دعا، عادل و نظایر آن بهتر از صفاتی چون بساطت، وجوب وجود، علت‌العلل، و نظایر آن برای آنها قابل شناخت‌تر است. بر این اساس در قرآن حجم بسیاری از آیات مربوط به صفات الهی متناسب با سطح ادراک این گونه مردم بیان شده است. برای نمونه آیاتی چون: وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (جمعه/۱۱)، إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (نساء/۴۰)، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (نساء/۵۸)، اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر/۶۰) تنها نمونه‌ای از آیات الهی دال بر صفات خدا است که متناسب با فهم عامه مردم بیان شده‌اند. البته چنین آیاتی دارای معنای باطنی دیگری هم هستند که نشان‌دهنده وجود لایه‌های معنایی گوناگون در آیات قرآنی است، زیرا متشابه بودن این آیات معنای باطنی خاصی را برای آنها لحاظ می‌کند. همچنین ملاحظه آیات احوال‌قیامت نیز در توجه به سطح فهم عامه مردم بسیار راه‌گشا است. زیرا به دلیل عدم تجربه قیامت توسط مردم و پیچیدگی وجودی آن، تقریباً همه آیات وصف‌کننده بهشت و جهنم و سرانجام خوبان و بدان، زبان ساده جسمانی و ملموس برای مردم را انتخاب می‌کنند. اما قرآن به سطح فهم متوسطان و خواص هم توجه دارند. متوسطان که واجد ادراک عقلی و برخی تحلیل‌های فلسفی و کلامی‌اند و خواص که دارای تجربه‌های دینی و عرفانی‌اند، به نظر می‌رسد سطوح عمیق‌تری از اوصاف الهی را درک می‌کنند که وراى فهم عوام است که می‌توان از خواص به راسخون در علم تعبیر کرد (نساء/۱۶۲). در واقع تشکیکی و سلسله‌مراتبی بودن آیات قرآن و بویژه آیات مربوط به اوصاف الهی این امکان را برای هر سه گروه فراهم می‌کند که هر یک مطابق سطح فهم خود درکی متناسب با آن داشته باشند. برای مثال، درباره توحید، آیات فراوانی در قرآن وجود دارد، مانند: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (اخلاص/۱) که ادراک فرد عامی از چنین آیاتی ممکن است توحید عددی باشد، در حالیکه در نگاه عمیق عقلی، منظور همان توحید حقیقی است که حتی در مقام تصور هم دوئیت بردار نیست و در نگاه عرفانی، همه چیز اوست و چیزی جز او وجود ندارد تا قابل تصور باشد.

پس، ملاحظه، توجه و رعایت سطوح مختلف ادراک و فهم عرفی مردم برای معرفی درست دین و در اینجا توصیف درست اوصاف الهی لازم است. شاید به همین دلیل است که در داستان موسی و شبان هم بتوان

امکان رویکردی تلفیقی در معنانشناسی اوصاف الهی ۹۵

یک توجیه حداقلی از نحوه تصور شبان یافت. ضمن اینکه آیه: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (ابراهیم/۴)، دال بر همین مساله مهم است که حقایق قرآنی مطابق فهم مردم نازل می‌شوند تا آنها بفهمند، اگرچه با توجه به تنوع سطوح فهم‌های مردمان، آیات الهی هم لایه‌های معنایی مختلفی دارند. نتیجه اینکه تنوع صفات الهی لازمه اختلاف فهم‌ها و ادراکات مردم و تفاوت عقول آنها است. براین اساس همه آیات ساده و پیچیده قرآن در باب اوصاف الهی توجیه لازم خود را می‌یابند.

قابلیت‌های مختلف زبان

از نکات مهم مورد استفاده رویکرد تلفیقی به قابلیت‌های مختلف زبان برای انتقال معانی ارتباط دارد. تنوع معانی و کاربردهای واژه‌ها در زمینه‌های مختلف، مستلزم بکارگیری روش‌های مختلف زبانی است. به همین دلیل مشاهده می‌شود در زبان‌های مختلف رایج بشری، شیوه‌های مختلف شعری، نثری، داستانی، واقع‌گویی، استعاره، تمثیل، نماد، کنایه، رمز و نظایر آن کاربرد دارد و همه این زمینه‌ها نیز بکار گرفته می‌شوند. این مهم در مورد آیات قرآن و بطور خاص آیات مربوط به اوصاف الهی نیز کاربرد دارد؛ یعنی تنوع صفات الهی و تنوع شیوه‌های زبانی، مستلزم بکارگیری تنوع زبانی برای بیان تنوع اوصاف الهی است. براین اساس، یک سری آیات بطور مستقیم و صریح به صفات الهی اشاره دارند، مانند: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَكَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص/۱-۴)، یکسری دیگر با زبان تمثیل و نماد برخی اوصاف الهی را معرفی می‌کنند که مبین صفات فعلی خالقیت است، مانند: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (غاشیه/۱۷)؛ گروهی از آیات دیگر از نظاره در آفرینش آسمانها و زمین و چگونگی قیامت، ما را به اوصاف الهی رهنمون می‌شوند، مانند: وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (غاشیه/۱۸) و گروه چهارم با اشاره به داستان‌های انبیاء الهی، صفات خدا را معرفی می‌کنند، مانند آیات ۱ تا ۳۶ سوره مریم. همچنین آیاتی وجود دارند که در قالب استفهام و دعا ما را متوجه حقیقت اوصاف اخلاقی الهی می‌سازند، مانند: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (طلاق/۳)، اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر/۶۰)، درحالیکه مقصود نهایی از همه این گونه آیات راهنما شدن ما به شناخت حقیقت اوصاف الهی است، ولی تنوع زبانی و گوناگونی اوصاف منجر به بکارگیری روش‌های زبانی مختلف می‌شود. ضمن اینکه در نهایت و با نگاه عمیق محققانه است که هیچگونه تفاوتی بین اوصاف الهی و بین آنها و ذات الهی نیست، بلکه تنها در مقام مفهوم سازی است که چنین تکراری ایجاد شده است.

پس سه متغیر مهم، یعنی تنوع کارکردهای زبانی، تنوع اوصاف الهی و تفاوت‌های سطوح ادراک آدمیان با هم سازگاری دارند؛ یعنی تنوع اوصاف الهی و کارکردهای زبانی مربوط به ذات زبان و نیاز مردم و منطبق بر تفاوت فهم‌های آنها از نظام باورهای دینی است. پس تنها از طریق رویکرد تلفیقی است که می‌توان به شناخت

بهتری از اوصاف الهی دست یافت که مطابق آن انسانها براساس کارکرد زبانی و سطح ادراک‌شان و حتی نیازهای معرفتی و غیرمعرفتی خود، می‌توانند شناخت‌های متفاوت و نه ضرورتاً متضاد از اوصاف الهی داشته باشند.

۷. نتایج مقاله

این تحقیق دو واقعیت مهم را به ما گوشزد می‌کند؛ یکی اینکه اوصاف الهی متنوع و متکثر بوده و سطوح معنایی مختلفی دارند؛ دوم اینکه انسانها نیز دارای سطوح مختلف دانایی هستند و نحوه شناخت اوصاف الهی با نحوه سلوک و معیشت آنها ارتباط دارد. براین اساس، تنوع روش‌های زبانی برای سخن گفتن معنادار درباره خدا از ضروریات انکارناپذیر معناشناسی اوصاف الهی است. پس، باوجود دقت و کارآیی برخی رویکردها، مانند حمل تشکیکی، بسنده کردن به چنین رویکردی نیز به تنهایی برای فهم نسبتاً جامع اوصاف الهی دچار مشکل است. راه کار مشکل در این تحقیق استقبال از رویکرد تلفیقی است که در آن از محاسن همه رویکردها استفاده شده و از معایب آنها اجتناب می‌شود. در این رویکرد، تلاش می‌شود با نظر به تقسیم اوصاف الهی به مابعدالطبیعی و غیرمابعدالطبیعی (یعنی اوصاف مشترک با انسان)، و تقسیم نوع دوم به صفات اخلاقی و غیراخلاقی (مانند علم و قدرت) و همچنین با نظر به تقسیم صفات الهی به صفات ذاتی و فعلی و ثبوتی و سلبی، متناسب با هر یک از این تقسیمات و مطابق میزان سطح دانایی انسانها درباره اوصاف الهی سخن گفت. چراکه فهم عوام، محققان و خواص از مردم از خدا و اوصاف او لزوماً یکسان نیست که ضرورت بکارگیری روش تلفیقی را بیشتر می‌سازد. اهمیت دیگر رویکرد تلفیقی در باب سخن گفتن با خداست که این امر زمانی به درستی محقق شدنی است که ابتدا ما فهم درست و منطقی از اوصاف الهی داشته باشیم. به عبارت دیگر، رویکرد تلفیقی به ما گوشزد می‌کند که تلاش کنیم مطابق طاقتهای معرفتی خود از شیوه‌های مختلف اوصاف الهی را بشناسیم تا بتوانیم براساس آن با خدای خود سخن گفته، از او طلب حاجت کنیم و نخواستار خود را با او در میان گذاریم.

کتابشناسی

قرآن کریم

ابن میمون، موسی. (بی تا). **دلالة الحائرين**، تصحیح و تحقیق حسین آتای، مکتبه الثقافه الدینیه. استیور، دان آر. (۱۳۹۳). **فلسفه زبان دینی**، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم: نشر ادیان. پترسون، مایکل و دیگران. (۱۳۷۶). **عقل و اعتقاد دینی**، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

ساجدی، ابوالفضل. (۱۳۸۳). **زبان دین و قرآن**، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۶۲). **نهایه الحکمه**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی. علیزمانی، امیرعباس. (۱۳۷۵). **زبان دین**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی. همو. (۱۳۸۶). **سخن گفتن از خدا**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قائمی نیا، علیرضا. (۱۳۸۱). **تجربه دینی و گوهر دین**، قم: بوستان کتاب. قمی، قاضی سعید. (۱۳۶۲). **کلید بهشت**، تصحیح سید محمد مشکوه، تهران: انتشارات الزهراء. ملاصدرا، صدرالدین محمد. (۱۹۸۱). **الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه**، بیروت: دار احیاء التراث العربی. مهدوی نژاد، محمد حسین. (۱۳۸۴). **دین و دانش: بررسی انتقادی مسئله تعارض علم و دین**، تهران: دانشگاه امام صادق.

هادسون، ویلیام دانالد. (۱۳۷۸). **لودویگ ویتگنشتاین**، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران: انتشارات گروس. ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۷). **پژوهشهای فلسفی**، ترجمه فریدون فاطمی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.

Edwards, Paul. (1961). **The Encyclopedia of Religion**, USA.

Rhees, Rush, (edited). (1984). **Ludwig Wittgenstein Personal Recollections**, Oxford: Oxford University Press.

Ross, James. F. (1969). **Introduction to the Philosophy of Religion**, Macmillan Press.

Tillich, Paul. (1957 & 63). **Dynamics of Faith**, New York: Harper & Row Publishers.

Wittgenstein, Ludwig. (1953). **Philosophical Investigations**, trns by G.E. M. Anscomb, New York: Macmillan.

Tillich, Paul. (1962). **The Meaning and Justification of Religious symbols, in: Religious experience and Truth**, A Symposium, edited by Sidney Hook, 3-11, London, Oliver and Boyd.